

یت :

به کنجی نشین و شوازی بی نشاناق از آن پیش گز تو نمائد نشانه
 ۱ در جوانی از عالم فانی رحلت نموده .

ذکر مولانا کامی

به عمل نساجی مشغول بود و چنان می نمود که استاد اجل رشته
 عمرش را بزودی نخواهد گسست بلکه به تار حیات طبیعی خواهد
 پیوست . در حوالی ۳ پنجه بود که قضا دست املش را از شانه کنده
 درجه ۴ چه فنا افگند و گاهی ۵ بملاعبة شطرنج نیز میل می نمود و چون
 با دوستی بساطی ۶ باختی خود را از برناچه بهتر شناختی و بتفاخر گفتی که
 درین ۸ کار مثل ما کو و نکا است . ۹ اشعار بسیار دارد و این غزلش
 مشهور است .

(۱) اس : در سن شباب سفر عقبی را بهشتاب نموده ؛ ع ا : در جوانی بعالم باقی ؛
 (۲) ع ا : و خود را چنان می زد ؛ (۳) ع ا : منبجه بود که پنجه قضا فنا در
 افگند ؛ (۴) جه بالفتح و تشدید سخت باز داشتن ؛ فرهنگ آندراج جلد اول
 ص ۸۵۴ ؛ (۵) ع ا : و بشطرنج گاهی میل ؛ اس : در لعب شطرنج حریص
 بود ؛ (۶) ع ا : می نمود چون از برناچه باخت ؛ (۷) اس : شطرنج باختی ؛ (۸) ب م :
 در کار ؛ ع ا : درین کار ؛ اس : درین کار خانه ؛ (۹) اس : چون از صنعت
 نساجی خلاصی می یافت بکتابت دیوان خود می شتافت و سخنان بحسب بهم برمی
 یافت و این غزل را بسیار درد مندانه گفته و شهرتی تمام دارد .

مذکر احباب

نزل:

زار نالم ز غمت^۱ ناله زبیداد کنم
با که گویم سمت^۲ پیش که فریاد کنم
پیش لعل لب شیرین تو ای راحت جان
شکر و قند چه حاجت^۳ که ازان یاد کنم
با وجود رخ و زلف و قدت ای غنچه دهن
چون تماشای گل و سنبل و شمشاد کنم
ای خوش آن روز^۴ که در سخن چمن خواب کنی
چون نسیم آیم و روی تو بگل یاد کنم
گر به شهر از سمت آه نیارم کردن
سر بصحرا زده از دست تو فریاد کنم
کامی از ناله من شهر بفریاد آید^۵
گر ز بی مهربی آن ماه شبی^۶ یاد کنم
در چهار گنبد مدفونست .^۷

فصل چهارم از باب دوم

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را دیده و به سن شیخوخت نه

(۱) ب م : ز غمت ؛ اس : ز غمت ؛ (۲) ب م : ز غمت ؛ اس : سمت ؛ (۳) ب م :
پیش ؛ اس : با وجود ؛ (۴) ب م : راحت ؛ اس : باشد ؛ (۵) اس : با وجود قد و زلف
و رخت ای سرور و ان ؛ (۶) ب م و ع ا : روز ؛ اس : دم ؛ (۷) ع ا : آید ؛ ب م :
آمد ؛ (۸) ب م : شبی ؛ ع ا : می ؛ (۹) ب م : در چهار گنبدان ؛ اس : چهار گنبد .

رسیده در غیر^۱ بخارا مدفونند . . .

ذکر جمیل شیخ عبد اللطیف جامی

ولد شیخ صوفی علی است که^۱ خلیفه الخلفاء شیخ حاجی محمد است
 قدس سرهما و از اولاد امجاد حضرت شیخ الاسلام احمد جام^۲ است
 قدس الله روحه و جناب شیخ عبد اللطیف نیز^۳ از خلفاء شیخ حاجی محمد
 است و داماد شیخ نیز بوده و در وادی مجاهده مشقت بسیار کشیده
 بدولت مشاهده رسیده از پایه سفلی بشری^۴ به معراج فلک ملکی عروج
 نموده بعز^۵ ارشاد معزز گشته طالبان را به سلوک ترغیب می نموده
 از تضرع اوقات مانع بود^۶، وقتی که از راه راست چون عشاق بی نوا
 آهنگ حجاز نمود^۷ و در راه بملاقات حضرت پادشاه عالم پناه سلطان

(۱) اس: در بخارا مدفونند؛ (۲) ب م: که خلیفه الخلفاء . . . قدس سرهما؛ ع ۱
 و اس ندارد؛ (۳) اس: احمد جامیست و پیر طریقت او شیخ حاجی محمد خموشانی؟
 (خموشانی) است . مدت مدید در خدمت پیر به سلوک مشغول بوده مجاهده
 بسیار کشیده الخ؛ (۴) ع ۱: عبد اللطیف از خلفای معتبر حضرت حاجی محمد است
 د. مجاهده محنت بسیار؛ (۵) ع ۱: بعزت ارشاد . . . مانع می بوده اند؛ اس: بعز
 خلافت معزز گشته بر سریر ارشاد متمکن بود؛ (۶) اس: از مخالفان عراق طبع
 راستش آبا نموده از راه حرم چون عشاق بی نوا از نگوله بر ناله طلب بسته آهنگ
 حجاز نموده؛ (۷) ع ۱: نموده بودند در راه به ملازمت حضرت خوانگار خلد الله
 ملکه و سلطانه مشرف گشته؛ اس: در مرز بوم روم به عالی منزلت کروی
 حکومت سلیمان جاه سکندر دستگاه کهنف الانام ملاذ الاسلام سلطان اعظم
 و خاقان معظم افتخار السلاطین فی الآفاق صاحب المریر بالاستحقاق . . .

مذکور احباب

روم خلد الله تعالى ملكه^۱ و سلطته مشرف گردید^۲ و بمضمون این بیت شریف ایشان که :

بیت :

این سفر کردن و این بی سر و سامانی ما

بهر جمعیت خلاق است پریشانی ما

در غزوات طائفه بغیة ملازم مرکب همایون آن پادشاه جم جاه انجم سپاه بود . برسم مصاحبت و قاعده عزت و حرمت ملاقات می نمود .

آنکه دارد میان جان مسکن از ادب نیست نام او بردن .

مدطله العالی الی یوم الدین ملاقات نموده اعزاز و اکرام تمام یافته .

(۱) ب م : ملکهم و - لطانهم (۲) ع ا : گشته بمضمون این بیت . بیت حضرت خوانکاری فرمایند سه در سفر گشتن و این . . . جمعیت دهلست . . . در غزوات ملازم کوب همایون آن پادشاه عالم پداه بوده برسم مصاحبت ملاقات می نموده اند و التفات و انعام بسیار می یافته اند ؛ اس : در غزوات بمضمون این مطلع شریف حضرت خوانکاری مدطله العالی در سفر گشتن و این . . . جمعیت دهلست . . . همراه کوب آن حضرت می بوده بانعام و التفات خوانکاری زیاده توجهی نمی بوده . روزی در حضرت خلوت پاهی ابد دولت یکی از وزراء بدره اشرفی برسم نیاز پیش تنبیح مانده شیخ زرها را در آستین خود ریخته بدر آمده ، و همه را بدر ماندگان بختش کرده ؛ چون دست امشاندن چیزی نمانده مولفه خود را که عمگین به از خزان شده تنده (۳) سر بنجه چنار و دست سخاوتست زر امشان بر آمده (۴) اوصاف حضرت خوانکاری خلد الله ملکه زیاده بمعرت کرشمه از آن معانی با مداد مداد بقلم =

مذکر احباب

و الثقات و انعام تعظیم و اکرام بسیار نمی یافته، و حضرت پادشاه مذکور
را اشعار ترکی و فارسی بسیار است و تخلص شریفش نجفی است و این
بیت ترکی بدان عالی حضرت کیوان رفعت منسوب است .

بیت :

آلار لار چتی نرک تاج ابله سناهی لار کبی

اچکی سوسن نیغ لار سنی سپاهی لار کبی

ق ۸۸ / ب

فضایل آن سلطان سلیمان نشان بسیار است و کلمات ایشان بیشمار . اگر
تفصیل آن شروع کرده شود این مختصر متحمل این نخواهد بود و چون
باطناب^۱ انشایان از آن معانی بدیع خیر نمی توان داد بدعا قصر^۲ نمودن
اولی می نماید .

بیت :

محقق است صفات تو اهل معنی را به ماهتاب چه حاجت شب تجلی را

= و زبان توان بیان نموده در همه حال کالشمس فی وسط النهار پیدا و هویدا است : غ
یا فتاب چه حاجب نسبت تجلی را ؛ بغایة بالضم جمع باغی ص ۶۹ فرهنگ آینه راج

ج ۱۰

(۱) اس : آنحضرت را بزبان فارسی و ترکی اشعار بسیار است و این مطلع
از حضرت اعلی است ؛ (۲) لاله لاز چیتی قریل ایش ایلاشار کبی . جیتی سوسن
تغ لار سنی سپاهی لار کبی ها - اس : و شیخ بعد از مراجعت سفر مبارک الخ
(۳) ع ا : ایشان بسیار . . . بیشمار است اگر به تفصیل . . . شروع نموده . . .
این متحمل آن ؛ (۴) ع ا : انشا از آن معانی جز نمی توان داد ؛ (۵) ع ا : قصر
اولی ؛ (۶) ب م : نظم .

مذکر احباب

بیت :

الهی تو این شاه درویش دوست که آسایش خلق در ظل اوست
بسی بر سر خلق پاینده دار به نور^۱ سعادت دلش زنده دار
روزی بطریق نیاز طبقی پرزر پیش شیخ نهاده اند چون شیخ از مجلس
برخواسته بیرون آمده آن زرهارا بحاجبان درگاه و هر که بر درگاه بود
تقسیم کرده و آنچه مانده بهر طرف بدست مبارک خود می افشانده اند تا تمام
شده و پادشاه از استماع مسرور شده

بیت :

رنگین نه از خزان شده سر پیچۀ چنار

دست سخای تست زر افشان بر آمده

و حضرت شیخ گاهی بشعر التفاتی می نموده و این رباعی بدیشان منسوب است

رباعی :

خورتسید جمال دوست تابان شده است

عالم ز فروغ^۲ او گلستان شده است

هر ذره که در کون و مکان می بینم

از پر توی روی دوست^۳ رخشان شده است

(۱) ع ا: به تویق (به توفیق) طاعت دانش؛ (۲) روری بطریق نیاز پیش شیخ

طبق زر نهاده اند چون برخواسته اند آن زرهارا به حاجبان درگاه تقسیم نموده

اند و آنچه مانده بدست مبارک خود هر طرف پاشیده اند لمولغۀ رنگین نه از الخ

(۳) ع ا: زروع؛ ب م: از؛ (۴) ع ا: رقصان.

بعد از مراجعت آن سفر خجسته ابرو در خوارزم فوت نموده در شهر وزیر
در جوار مزار معصوم خود مدفون است . . .

مذکر جمیل معصوم خواجه عشقی

ق ۸۹ / الف

از اصحاب حضرت محمد صادق شیخ بن ابوالحسن شیخ بن الیاس شیخ
این خدای قلی شیخ عشقی است / و شیخ محقق صادق را نسبت طریقت بحضرت
سلطان العارفين است و از طریقه شریعت غرا و ملت بیضا قدم بیرون نمی نهاد
و عمل بعزیمت می کرد و متابعان و مباحیان خود را به بدعت رخصت نمی داده دایم

(۱) ع او اس : مبارک ؛ (۲) اس : و زبر ؛ (۳) اس : جوار پیر خود ؛ (۴) اس :
گشت و این رباعی به شیخ منسوب است خور شید جمال الخ عالم ز فروغ ؛
ذره می بینی ؛ رخشان ؛ (۵) ع ا : نتیجه الشایخ و السادات معصوم ؛ (۶) اس :
معصوم خواجه از اصحاب حضرت شیخ محقق و مرشد صادق شیخ محمد صادق بن
شیخ ملا الیاس بن خدای قلی شیخ عشقی است ؛ ع ا : . . . صادق شیخ بن
ابوالحسن شیخ بن الیاس شیخ ؛ (۷) اس : و طریق بحضرت سلطان العارفين
است و شیخ یگانه زمان بود از طریق شریعت غرا ملت بیضا قدم بیرون نمی
نهاد ، عمل بعزیمت نموده متابعان و مباحیان خود را نمی داده ؛ ع ا : شیخ محمد
صادق را نسبت طریقت بحضرت سلطان العارفين . . . بعزیمت می کرده . . . رخصت
نمی داد ؛ (۸) اس و ع ا : و پیوسته از روی علم و عمل می نمود . در مجلس عالی
بجز تفسیر کلام علام سامع چیز دیگر نمی شنود . حافظ کلام مجید بود در تمجید
علماء و حفاظ سعی مویور به ظهور می رسانیده ، امامت صلوة خمس را بذات
با برکات خود می کرد طریق جودت قرآن را باقصی الغایت رسانیده بود و علم
نافع را عاصم از خطیبات ساخته از طریق شدید و رخو را احتراز کرده ؛ ع ا :
نمی داد عملش . . . بود به تمجید و تعظیم علماء حفاظ می نمود . . . امامت بذات . . . =

عملش از روی علم شی بورد به تحفین توفیق عظیم جعلیام و حفاظ کلام الله بنوعی حاجتی
می نمود و حفظ کلام ملک العلام کرده امرانکه تمام شدایت بارکات خود می
کرد و طریق قراة را باقصی العایه رسانیده و علم نافع را عاصم خطیات
ساخته از طریق شدیداً و رخوة المیزان می بود و در بواسطه اینچنان
باعتدال قراة می کرد. و قفا و وصلش بی عمل نبود و قراةش را کسی
مهمونه و مجبوره نمی شنود. ^۱ بر حفاظ زمان استغلا داشت و ایشان را

== رسانیده علم نافع را عاصم خطیات ساخته از طریق شدیداً و رخو محترز بوده.
(۱) ب م و اس : و ع ا : اقصی العایه ؛ اقصی بالفتح و باخر الف بصورت یا بمعنی
دور تر و به نهایت رسیده تر ص ۲۴۸ ج اول فرهنگ آیندراج ؛ (۲) نافع بکسر
ثالث و سکون عین مهمله سود کننده ؛ از کبار تابعیان ص ۵۲۴ ج سوم
فرهنگ آیندراج ؛ (۳) عاصم بکسر ثالث ؛ باز دارنده و نگهدارنده و نام -
یکی از قراء سبعه که حفص شاگرد اوست ؛ (۴) ع او اس : شدید ؛ ب م :
شدیده ؛ شدیداً - باصلاح علم قراةت جرئی است که صوتش در مخرج
او بسته بود اگر او را ساکن خوانی آواز بقوت برآید و آن همه هشت حرف
است - همزه و جیم و دال مهمله و کاف و قاف و طای مهمله و بای موحدیه و تالی
فوقانی از فصول اکبری ص ۵۳۷ - ۵۳۸ فرهنگ آیندراج جلد ۲ ؛ (۵) ع ا
و اس : رخو ؛ ب م : رخوة ؛ رخوة بالكسر والضم سیسی و نرمی ؛ حروف رخوه
سیزده است و آن چندی از حرف تهجی که به نرمی از زبان برآیند بجمعیها حسن
حظ شصت - حرصفت فذ ؛ (۶) اس : احتراز کرد ؛ (۷) ب م و ع ا : در وسط
حال ، تا محال می نموده ؛ اس : در وسط حال بر نهج اعتدال قراةت می کرد و قفا
و وصلش بی عمل نبود الخ ؛ (۸) اس : چون قراةت لب کشود الخ .

از مشغله خود می پنداشت و چون شفته بقرآه می کشود لسان مطبقه اش
بیرتیل تلاوت تنزیل نموده تعشی^۱ منحرف می بوده و در باب سخاوت نوال
افضالش را بدرجه کمال رسانیده به نوعی عمل می کرد که بخارق عادات
محمول می شد و کسی را بحال خیال آن نبود بلکه در نظر عقل مانند محال
می نمود لله الحمد که فقیر در شهر دلکش^۲ رکش به ملازمت شریفش رسیده
از خرمن افضالش خوشه چید^۳ . مخدوم زاده اعنی^۴ معصوم خواجه در زمان
عنقوان شباب^۵ بطواف حرمین شریفین^۶ زاد همای الله شرفا شتاب نموده و به

(۱) ب م و ع ا ؛ تعشی ؛ اس ؛ تعشی ؛ بکسر شین مشدد . پوشیدن و فرو
کردن کار کسی را ص ۷۰۳ فرهنگ آند راج جلد اول ؛ (۲) اس ؛ چنان خوان
افضالش ؛ مهموسه بفتح اول و ضم ثالث و فتح سین مهمله . نوعی از حروف
تهجی که بصورت نرم و پست ادا شود و آن اینست سین مهمله و نای فوقانی
و شین معجمه و حای مهمله و نای مثله و کاف عربی و حای معجمه و صاد
ضمه و فا و های هوز و سوای اینها همه مجهوره است ؛ ص ۴۸۶ فرهنگ آند
راج جلد سوم ؛ مجهوره بفتح اول و ضم ثالث فتح را حروف مجهوره نوازده
است مجموع درین قول ظل قوربض اذغرا چند مطیع ؛ ص ۲۱۵ فرهنگ آند
راج جلد سوم ؛ (۳) ب م و ع ا ؛ به نوعی عمل می نمود که بخارق عادات ؛ اس ؛
رسانیده بود که بخارق عادات ؛ (۴) ب م ؛ در نظر عقل مانند محال ؛ ع ا و اس ؛
در نظر محال ؛ (۵) ب م ؛ شهر دلکش به ملازمت ؛ اس ؛ اکنون ؛ ع ا
و اس ؛ دلکش کشن ؛ (۶) ع ا ؛ جید (چید) ؛ (۷) ب م ؛ اعنی مخدوم زاده ؛
(۸) ع ا و اس ؛ در سن شباب ؛ (۹) اس ؛ به تخریب طواف ؛ (۱۰) ب م ؛
زاد همای الله شرفا ؛ اس ؛ شریفین به بخارا ؛ ع ا ؛ شریفین شتاب نموده به بخارا .

بخارا شریف آورده بغایت صورت خوب و سیزده مرتبه خوب داشت
گویا ذات شریفش مورد این معنی بود با این

رباعی:

ایزد که جهان به قبضه قدرت اوست

داد است ترا دو چیز کان هر دو نکو است / ق ۸۹ ب

هم سیرت آنکه دوست داری کس را

هم صورت آنکه کس ترا دارد دوست

هر کس که آن یوسف شمایل را می دید به جان و دل مایل گشته
قائل کریمه ما هذا بشرای گردید .

یلت:

آن پسر کو یوسف عهد است دی می شد پراه

هر که دیدش از تحیر گفت ما هذا بشر

اگر عرض محسنات او کرده شود بطول می انجامد ع:

آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری

- (۱) اس: آورده و محبان را بشرف ملاقات ساخت: ب م و ع: این عبارت ندارد؛
(۲) ب م: بغایت؛ ع ا و اس ندارد؛ (۳) ع ا: گویا ذات... بود ندارد؛ اس:
گویا این رباعی در وصف او واقع شده؛ (۴) ع ا: فلك؛ (۵) ع ا: قائل کریمه؛
اس: قائل ما هذا الخ ب م: قائل کلمه؛ (۶) ب م و ع ا: آن پسر کو الخ؛
اس: ندارد؛ (۷) اس: گردید اگر به تفصیل عرض محسنات شمایلش کرده
شود یعنی به طول انجامد؛ ب م: محسنات و بر حاشیه حسنات .

دو مدح او کافی است؛ طبع نیکو داشت و در فن سخنپوری دقیقه فروغی گذاشت و این مطلع رنگین از سخنان اوست .

مطلع :

شادم که دامنم سگ کوی تو می کشد

وین شادی دگر که بسوی تو می کشد

آنهال حیاتش در بهار جوانی از صرصر باد خزانى بی برگ گردیده
و در راه کعبه ودیعت حیات سپرده .

نظم :

جمال تو نادیده جان داد جامی زهی نامیدی زهی نامرادی

و گویا در زمان ارتحال باین مقال مترم بوده .

(۱) اس : وصف ؛ (۲) اس : کافیت . در شعر گفتن طبعش تراکت تمام

داشت . در سخنپوری و نکته پروری دقیقه فروغی گذاشت .

سوز خسرو و الفاظ حافظ در سخن

نازکیهای حسن آنگه خیالات کمال

(۳) اس : در نو بهار جوانی در باغ زندگانی از صرصر خزانى نخل عمرش پی

برگشته در وادی مکه معظمه ودیعت ؛ ع : نخل حیاتش . . . بی برگ

گردیده در . . . سپرده است ؛ (۴) ب م : خزانى برگ گردیده ؛ (۵) ج ا :

و بعضی برآند که در مدینه وفات نموده بیت جمال تو الخ ؛ (۶) ب م : نزل ؛

اس : بوده که سه ؛ ع ا : مولفه .

ملوثه :-

در چمن سر و خرامان مرا یبلاذ کنید

هو سخن غنچه خندان مرا یاد کنید

جعد سبل چو برخسار گل . اقد هر سو

حلقه زلف پریشان مرا یاد کنید

در شب تیره چو برق فگند بدر منیر

پرتو شمع شبستان مرا یاد کنید

در مصاحف چو در آید^۱ به نظر آیه وقف

لب لعل و خط ریحان مرا یاد کنید

ابرنیشان به بهاران چو گهر افشانند

کک نظم گهر افشان مرا یاد کنید

ذکر جمیل امیر مهدی الحسینی

بزیور صلاح آراسته بود و در سلسله کبرویه سلوک می نمود

و ابواقعات بلند حالات دل پسند مشرف می گشت / و در مدرسه ق ۹۰/الف

خواجه کمال الدین مدرس می فرمود . و در^۲ درس چغمنی به فقیر موافقت

(۱) ع : ا : چو بر آید . . . آیه وقف ؛ ب م : به نظر آیه وقف ؛ (۲) ع : ا : فهرست

امیر سعید مهینه الحسینی ، اس : امیر مهدی بن قاضی محمود الحشتی ؛ ب م و ع : ا :

امیر مهدی الحسینی ؛ (۳) اس : نسبت سیادت عالی داشت و از فضایل خالی نه بود

و ابواقعات بلند و مقامات دل پسند مشرف می گشت ؛ ع : ا . . . و حالات دلبنده .

(۴) اس : کمال الدین فتاح مدرس بود ؛ ع : ا : کمال الدین مدرس ؛ (۵) ب م : =

مذکر الجانیہ

می نمود . و بطریق مزاح فقیر این بیت را باومی خواند .

بیت:

مہدی کہ در علوم ریاضی سرآمدست

نیک است در نجوم و لی هفتش بدست

و چون حسن الوجه نبود بوجه احسن قبول نمود . یکی از نجائت
بسبب جهت حسد در شب رمضان او را بقتل رسانیده شهید ساخت^۱
در بلخ^۲ در مزار شاه مدفون گشت^۳ . طبع نیکو^۴ داشت و این
بیت^۵ را بدیہ در تتبع انوری گفت .

مرغ زرین جناح همت او از شرف سدرہ آشیان باشد

چون از اشعارش چیزی در خاطر نبود بر آن^۶ مکتوب نگشت .

= و درس ؛ ع ا ؛ در درس جمعی ؛ اس ؛ و بدرس چغنی بمشارکت این کینہ
حاضر می شد .

- (۱) ع ا ؛ گاهی بطریق مزاح فقیر این بیت را می خواند ؛ اس ؛ فقیر برسبیل مزاح
باومی گفت ؛ (۲) ب م ؛ هجوم ؛ (۳) ب م ؛ نیساتش ؛ (۴) ع ا ؛ قبول می کرد ؛
(۵) اس ؛ خبیثہ حسن ناشکنندی نام را سید زاده مظلوم را در شب رمضان
بواسطہ اغراض نفسانی مقتول ساخته ؛ ع ا ؛ مقتول ساخت ؛ (۶) ب م ؛ ساخت
در بلخ ؛ ع ا و اس ؛ ساخت طبع نیکو الخ ؛ (۷) ب م و ع ا ؛ در بلخ در مزار شاه ؛
اس ؛ در مزار شاه بلخ ؛ (۸) ع ا و اس ؛ مدفونست ؛ (۹) ب م ؛ نکو ؛
ع ا و اس ؛ نیکو ؛ (۱۰) اس ؛ برسبیل بدیہہ بر زبانش جاری گشته بود .
(۱۱) ع ا ؛ بجمہ آن مکتوب گشت نظم مرغ زرین الخ .

ذکر جمیل 'میر سوادای

به سیادت مشهور است . طبع شور^۱ انگیزش از سواد قلم گهر
ریز است و این مطلع^۲ رنگین از گفتار نمکین اوست .

مطلع :

چون غنچه سیرآب تو در خنده در آید
گل سرخ شود پیش تو شرمنده بر آید

در بلخ مدفونست .

ذکر 'میرزا تیمور تاش

صورت خوب و سیرت مرغوب داشت . پیوسته به^۳ صحبت جان
فزا و مجلس^۴ روح افزا محبوب ارباب قلوب بود . و^۵ از فضایل جزوی
وقوف کلی داشت به^۶ طبع مشهور است و این مطلع بدو منسوبست
^۷مطلع : عمریست که دارم بسگانت سریاری^۸

فریاد که از خیل سگانم^۹ نشماری

-
- (۱) ب م : امیر ؛ ع ا : میر ؛ (۲) اس : طبع شور انگیز و سواد قلم چو ابر نیسان
گهر ریز داشت ؛ ع ا : گهر ریزی می نمود ؛ (۳) مطلع از گفتار ملیح او ؛ ع ا :
از گفتار اوست ؛ (۴) اس : میرزا قاتلی صورت خوش و سیرت دلکش داشت ؛
(۵) اس : صحبت روح افزایش محبوب ؛ (۶) ع ا : مجلس روح افزا ؛ ب م : مجلس
دلکش ؛ (۷) ب م و اس : و از فضایل جزوی الخ ؛ ع ا : قلوب بود مطلع
عمریست ؛ (۸) ب م : به طبع . منسوبست ؛ ع ا : ندارد ؛ اس : اشعارش نمکین
و معانیش رنگین بود و این غزلش را در آهنگ عراق باصول دور شاهی صوتی
بسته اند . ع عمریست الخ ؛ (۹) ب م : نظم ؛ ع ا : مطلع (۱۰) ع ا : دم یاری .
(۱۱) ع ا : بسگانت نشماری .

ق ۹۰/ب در بهار جوانی نخل جانش خزانی نمود . در قندوز مدفون است .

ذکر جانی تیم بان

تیم^۲ مشرب بود . مدتی در نهندوستان بادوستان جانی صحبت

داشته از^۳ زواید فواید ایشان زواید^۴ راه تحصیل برداشت . بسخنان^۵

خوب دارد و این رباعی از آن جمله بدو منسوب است .

رباعی :

خط گرد رخت باعث حیرانی ماست

زلزمت سبب بی سروسامانی ماست

آن کاکل مشکین پی ویرانی ماست

این هاهمه اسباب پریشانی ماست

(۱) ب م : در بهاری ؛ (مرتب) بهار ؛ (۲) ب م : تمر بان ؛ ع ا و اس : تیم بان ؛

تمر بالفتح خرما ص ۷۳۱ فرهنگ آنندراج جلد اول ؛ تیم بروزن میم بمعنی

کاروان سرای بزرگ است و حجره و خانه را نیز گویند شیخ عطار گفته

ای کلام تو رشک در یتیم . وی عطای تو دیده و خانه و تیم ؛ ص ۷۷۸ - ۷۷۹

فرهنگ آنندراج جلد اول ؛ (۳) ع ا و اس : تیم مشرب ؛ ب م : بسیار بمشرب

بود ؛ (۴) اس : بود و در لباس بی قیدی معاش نمود ؛ (۵) ب م و ع ا : از

زواید . . . برداشت ؛ اس : بالتفات از آن بعد فواید ایشان زوائد طریق

تحصیل برداشت ؛ (۶) ب م : واده تحصیل ؛ واده بروزن ساده . ف . بمعنی

اصل و بناو ماده هر چیز باشد و خروشدن به خودستانی را نیز گویند ؛ (۷) ب م

و ع ا : بسخنان خوب . . بدو منسوب است رباعی الخ ؛ اس : اشعارش خوب

واقع شده .

مذکر احباب

حاقیت الامر طوطی طبعش^۱ در شکرستان هند در قفس خاک منزل ساخت .

ذکر ملا فریبی

بی قید^۲ و آزاده آوش می بود و در عشق بازی مبالغه می نمود
ناگاه بدلفریبی^۳ فریفته شده مسافر گشت^۴ و در راه قطاع الطريق قطع^۵
رشته جان نمود. و این مقطعش حسب حال اوست .

یست:

گفتمش چرخ فریبی را گشت^۶ گفت آسود ز سر گردانی

ذکر مولانا شعوری

از اهل شعور بود . خیالات خوب در^۷ اشعار مرغوب دارد .
برسم سیر^۸ بجانب مرو متوجه بود .^۹ گفتمش مرو . قبول نمود
و از آنجا مرض مراجعت کرد^{۱۰} . در شیر شتر مرغ روحش^{۱۱} بدام

(۱) پ م : در قفس خاک هند منزل ساخت ؛ ع ا : در هند در قفس خاک منزل
نمود ؛ اس : در شکرستان هند در قفس خاک خاموشی اختار کرده (۲) اس :
بی قیدی بر مزاجش غالب بود و در عشق مجاز مبالغه می نمود و بجانب بلخ توجه
کرد در راه ؛ (۳) ع ا : به یکی ؛ (۴) ع ا : گشته بود ؛ (۵) ع ا : و اس : قطع
حیاتش ؛ (۶) ب م و ع ا : نمود ؛ اس : نمودند ؛ (۷) ب م : گشت ؛ (۸) اس :
و مقالات ؛ (۹) ب م : اتفاقا برسم سیر ؛ ع ا : و اس : برسم سیر ؛ (۱۰) ب م :
بجانب مرو ؛ ع ا و اس : بمرو ؛ (۱۱) ع ا : بمرو مرو گفتم قبول نمود ؛ اس :
فقیر مرو گفتم اقبال نمود ؛ (۱۲) ب م : گردد ؛ اس : فرمود ع ا : کرد ؛
(۱۳) اس : در دام .

مذکر احباب

صیاد اجل افتاد^۱ و مترجم این مقال^۲ ع: موج رنگ وادی غم زیب
قبر ما بس است گشته^۳ و سر در نقاب تراب کشیده و این مطلعش
مشهور است .

مطلع:

گشت روز عید و هر سو در پیش بشتاقم
یار می گیرد کنار از یدلان دریاقم
و این مطلعش حسب حال اوست .

بیت:

در زیر زمین است ترا جای شعوری
گر زیر زمین ساخته روی زمین

ذکر مولانا عزمی^۴

در صغر سن بشرف انابت حضرت امیر ابو البقاء سلمه الله و ابقاه
بشرف گشت و به تحصیل علوم ظاهری نیز اشتغال داشت و اوقات
ق ۹۱/ الف شریف را ضائع نمی گذاشت . به تقریبی عزم سفر کرد^۵ . در
اثنای راه مقتول گردید . طبع نیکو داشت و این مطلع او مشاهده^۶

(۱) ب م: افتاد؛ ع: گرفتار گردید؛ اس: گرفتار شده؛ (۲) ع: که نظم؛
(۳) ب م: گشته؛ ع: گشته؛ (۴) ع: می کرد؛ (ه) ع: او ب م و اس: و این
مطلعش حسب حال الخ؛ ع: ندارد؛ (۶) از شاعران رشید نورسیده بود در
مسافرت رحلت کرد و این مطلع او شهرت غریب دارد؛ (۷) ع: عزم کرده
در راه؛ (۸) ع: شاهد حال .

احوال اوست و خلی از خیالی نیست .

مطلع:

ما به جست و جوی یار و یار در دل بونده است .

غایت تحصیل ما تحصیل حاصل بوده است

فصل سیوم و آن نیز مشتمل است بر چهار فصل

ذکر اول

در ذکر جماعتی که فقیر ایشان را ملازمت کرده

و بسن شیخوخت رسیده ، در بخارا متمکن اند .^۱

ذکر جمیل شیخ الاسلام خواجه نظام الدین یحیی

ولد خواجه هاشمی صدیق است . مدت مدید است که در منصب

نامی شیخ الاسلامی بلده فاخره بخارا متمکن است . اگر دست قضا

خلعت نصب از برش بردارد^۲ ، عنقریب حادثه روی نموده ، به مضمون

القدیم یرک علی قدمه باز^۳ منصب ایشان قرار می گیرد . به تکرار^۴

(۱) ع ا و اس : ملازمت ؛ ب م : دیده ؛ (۲) اس : و بسن شیخوخت رسیده

ندارد ؛ (۳) ع ا و اس : متمکن ؛ ب م : ساکن ؛ (۴) ب م : نتیجه الاکابر ؛ ع ا

شیخ الاسلامی خواجه . . . انهایمی ولد خواجه . . . ؛ اس : شیخ الاسلام

نظام الدین خواجه یحیی هاشمی ولد خواجه ؛ (۵) ب م : حضرت ؛ (۶) ب م :

از برش بردارد ؛ ع ا از برش مخلوع نماید ؛ اس : را از بر او بردارد ؛ (۷) ع ا

و اس : منصب بمضمون الخ ؛ (۸) ع : قدمه بدیشان قرار ؛ اس : محل خود را

قرار ؛ (۹) منصب از کسائی شیخ منقل شده عقل تجویز آن نمی کرده ؛ که

مذکر احباب

از کسانی بایشان منتقل گشته که عقل تجویز آن نمی کرده؛ و بعضی از اعزه برآند که روحانیت اجداد ایشان^۱ مدد است. صفات بی تکلفانه مرغوب دارد^۲. و گاهی بجهت انشراح قلب بشعر توجه می فرماید^۳. و این^۴ مطلع از بجنان مرغوب شیخ الاسلامی است.

مطلع:

غریب عشق ماند بر زمین گر ناگهان پهلو
که بردارد ز خاک او را و^۵ گرداند بدان پهلو
و این مطلع را یاران تتبع می نمودند، و این فقیر نیز گفته.

مطلع:

چنان بر خاک حسرت ماند چشم ناتوان پهلو
که نتواند دگر گشتن ازین پهلو بدان^۶ پهلو

ذکر جمیل^۷ زبده الاکابر خواجه عبد العزیز قاضی

ق ۹۱/ب به خواجه خورد مشهور است^۸ و بجناب / خواجه هاشمی قرابت

= عقل تجویز انتقال آن نمی کرده.

(۱) اس: ایشان را مددی نماید؛ (۲) ع: دادند؛ (۳) ع: می فرمایند؛ ب: م: توجه کمارد؛ (۴) ع: این مطلع ایشان بسی مرغوب است؛ اس: و این مطلع را بخود نسبت می نماید؛ (۵) ع: که گرداند؛ (۶) اس: و این مطلع را فقیر در تتبع چنین گفته؛ (۷) ب: م: بآن پهلو؛ (۸) ب: م: قاضی عبد العزیز صدیقی بخواجه خورد الخ؛ اس: قدوة الاکابر خواجه... قاضی؛ ع: زبده الاکابر خواجه عبد العزیز قاضی بجناب خواجه هاشمی الخ.

مذکر احباب

قریبه^۱ دارد . و مدتی^۲ در فاخره^۳ بخارا در منصب عالی قدر قضا باستحقاق عمل می نمود . بفضائل مولویت در میان اقران یگانه است . شرافت حسبی را علاوه^۴ نسب ساخته ، در کسب کمال سعی موفور بظهور می رساند . طبع سلیم و ذهن مستقیم دارد . طبع مشکل کشایس حل اشکال^۵ معا بر وجه تسهیل نموده است ؛ و در ضبط قواعد عروض متبحر^۶ است و در بحار نظم غواصی نموده و درر و لالی معانی را در سلك نظم منتظم گردانیده است . اشعار خوب و گفتار مرغوب دارد ، و این مطلع غریب را دلفریب گفته :

نه آرامی بغربت نی قراری در وطن دارم

مرا این نی قراری هست تا جان در بدن دارم

(۱) ع ا و اس : قریب ؛ (۲) اس عبارتی دیگر دارد : مدتی در فاخره ه ز آن رخ آب حیات و ابروان نیلگون - کشتی امید در گرداب غم دارم نگون . تواریخ را نیکو می گفت . در فوت برادر فقیر نام را تاریخ ساخته لفظ پیدا را از واسقاط نموده است ه از فریدون خواجه پیدا است آثار او بجا است - کز غمش از لحظه از تو در دل من داغها است . گاهی تتبع مولانا سیفی می نمود و این مطلع از آن جمله است ه قامت ماه موذن چه لطیف است ، والله . این چه صنعت ؟ (صنع) است که ظاهر شده سبحان الله . عمر عزیزش به نود رسیده بود که مزاج کون رو بفساد نهاد هر چند پنجه^۷ حذاقش قانون شفا ساز کرده نغمه علاج بگوش هوش نرسیده ه مزاج کون چور و در فساد باز نهاد - نکرد فائده در دست بو علی قانون ؛ (۳) ع ا : علا و نسب عالی ؛ (۴) ع ا : حل معما ؛ . (۵) ع ا : متحر ؟ .

مذکر احباب

و این رباعی مساوی الطرفین را نیکو گفته

رباعی^۱:

خوبست ز - حوران - قد گلدسته

حوران - یبند - جلوکو - پیوسته

قد جلوه گر - است بر من - و من - در غم

گلدسته - پیوسته - در غم - خسته

و فقیر این رباعی را از قصیده مصنوع استخراج کرده .

رباعی^۲:

بینم چو ز - دوران خط - نورسته

دوران کشدم - ز صد الم - پیوسته

خط صد الم - است بر من و من - درهم

نورسته پیوسته درهم - بسته

(۱) ع ا: فرمود؛ (۲) ب م: رباعی، خوبست، زحور - آن قد - گلدسته -

پیوسته درهم پیوسته (۳) و فقیر این رباعی الخ؛ ع ا: رباعی: خوبست ز الخ؛ .

(۴) ب م: و هو هذا رباعی؛ (۵) ب م: رباعی:

بینم چو - ز دور - آن خط - نورسته

دوران کشوم - ز صد الم - پیوسته

خط - صد الم است بر من و من - درهم

نورسته پیوسته درهم بسته

ذکر جمیل زبده المشایخ ابوالحسن و حمید الدین

شیخ میرجان

از مشایخ مشهور است .^۱ در باب نام خود چنین فرموده^۲ .

بیت :

نام مشهورم که بزارم از آن در میان خلق آمد میرجان

ملقن سلسله^۳ سنیه زینه است ؛ و اسامی مشایخ این سلسله از بالا بیابان^۴

بدین نهج^۵ مبین می گردد :^۶ شیخ حسن بصری ، شیخ حبیب عجمی ،

شیخ داؤد طائی ، شیخ معروف کرخی ،^۷ شیخ سَری سقطی ، شیخ جنیدی ق ۹۳ / الف

بغدادی ، شیخ علی رودباری ، شیخ علی^۸ کاتب ، شیخ ابوالقاسم گرگانی

شیخ ابوبکر نساج ، شیخ احمد غزالی ، شیخ مساد^۹ دینوری ، شیخ احمد

دینوری ، شیخ ابوحبیب سروردی ، شیخ شهاب الدین سروردی ، شیخ علی

برغش^{۱۰} شیرازی ، شیخ عبدالصمد طبری ،^{۱۱} شیخ محمود اصفهانی ،

(۱) ب م : شیخ و حمید الدین که به میرجان مشهور است ؛ ع او اس : زبده

المشایخ ابوالحسن . . . میرجان ؛ (۲) ع او اس : از مشایخ مشهور است ؛

(۳) ع ا : در باب نام الخ ندارد ؛ (۴) اب م : فرموده ؛ اس : گفته است .

(۵) ب م : سلسله سنیه است ؛ ع ا : سلسله سنیه زینه ؟ است ؛ اس : سلسله زینه

است ؛ (۶) ع ا : بیان ؟ (۷) ب م و ع ا : نهج ؛ اس : طریق ؛ (۸) ع ا : اول ؛

(۹) ع ا : شیخ ابوالقاسم گرگانی ؛ (۱۰) ب م : مهشاد ؛ ع ا : مساد ؛ (۱۱) ع ا :

برغش (۱۲) ع ا : الصمد طبری (۱۳) ؛ اس : عبد الصمد نظیری .

شیخ تاج الدین حسن، شیخ یوسف گورگانی، شیخ عبدالرحمن قرشی مصری^۱ شیخ زین الدین^۲ ابو بکر الخوافی، شیخ احمد اسفرغابادی^۳، شیخ صوفی علی، شیخ میرجان^۴، و اکثر علوم متداوله را ضبط نموده؛ و طریق تواضع و نیازمندی را نیکو پیموده، و در وعظ و نصیحت^۵ کوشیده، مردم را بطریق مستقیم هدایت می نماید، و خلائق از انقاس نفیسه اش^۶ مستفید اند. طبع سنجیده پسندیده دارد^۷ و آئنه دلش بسیار ساده افتاده، و در همه فنون شعر^۸ سخن کرده، و تصانیف نیکو نموده، تا ده هزار بیت دارد. و در باب^۹ تصوف سخنانش^{۱۰} بلند و مقدماتش حل پسند است،^{۱۱} و اشعار لطیفش شهرتی دارد. و^{۱۲} این غزل از گفتار در بار اوست.

غزل:

تا چرخ جفا پیشه مرا از توجدا کرد

غم های فراق تو چگویم که چها کرد

- (۱) ع: قری المصری؛ اس: عبدالرحمن العراشی؛ (۲) ع: زین الحق و الدین
ابی بکر خافی؛ (۳) ب م و ع: اسفرغابادی؛ اس: اسفرغابادی؛ (۴) ع: ا:
تیرجان؛ (۵) ب م: مردم کوشیده بطریق؛ اس: کوشیده مردم را؛ (۶) ع: ا:
افتاده حاصل می گردد؛ (۷) ع: او اس عبارت ب م «و آئنه دلش بسیار ساده
افتاده» ندارد؛ (۸) ب م: شعر و سخن؛ ع: او اس: شعر سخن؛ (۹) اس:
در تصوف؛ (۱۰) اس: بلند و دلپسند؛ ع: دلیند؛ ب م: مقدماتش حل پسند؛
(۱۱) اس: «و اشعار لطیفش» الخ ندارد؛ ع: ... بی شهرتی نیست.
(۱۲) اس: دلپسند است و این غزلش مشهور است.

مذکور احباب

هر عهد و وفای که فلک بست به پنجم
 در دور فراق تو یان عهد وفا کرد
 بی هوش فسادیم ز بوی سر زلفت
 این فتنه گری در حق ما باد صبا کرد
 آن ماه نسیم از چمن لطف فرستاد
 صد شکر که کاری به هوای دل ما کرد
 تا یافت^۴ انیسی بسدر دوست مقامی

هر شام و سحر روی بدرگاه خدا کرد

من شریفش به هفتاد رسیده است . در تاریخ نصد و هفتاد و سه شهرت^۵
 یافت / که دختری رباعی گفته . و شرط کرده که هر کس^۶ مقصود او را
 دریابد او را به شوهری قبول می کند ؛ در اطراف^۷ عالم این^۸ خبر شوق
 انگیز منتشر گشت ؛ و هیچکس نبود که این سودای خام در دماغ
 نمی پخت ؛ و این رباعی اینست .

رباعی :

بنگر که برهنه روی برمی طلبد از خانه عنکبوت پر^۹ می طلبد
 از دهن مار شکر می طلبد از پشه ماده شیر تر می طلبد

(۱) ب م : خوش ؛ اس : سر ؛ (ب) ب م : ما ؛ اس : من ؛ (ج) ب م : آن سرو ؛
 ع : آه ماه ؛ اس : آن ماه ؛ (د) ب م : یافته ؛ ع : یافت ؛ (ه) اس : چنان
 مشهور شده که ؛ (و) اس : هر کس که این مقصود را باید او خواهد رسید در
 اطراف این خبر شوق انگیز منتشر گشت هر کس بجواب قیام نموده این خیال
 خام در سر داشت رباعی الخ ؛ (و) ع : اطراف عالم ؛ (ز) اس : خبر شوق
 انگیز ؛ (ح) ع : از پر ؛ (ح) ع : از پشه ماده . . و از دهن مار .

مخادیم شرحها نوشتند^۱ و تبعات کردند؛ و شیخ میرجان آراز همه بیشتر مقید شده^۲؛ و شرحی به تفصیل نوشتند.

مطلع:

خالی بچشم کردم بر روی دلربائی سودا نگر که پختم جای ووه چه جایی
آخر ظاهر گشت^۳ که دختر وجود خارجی نداشته، و خبر تصور^۴ باطل
چیزی نبود. ع:

زهی تصور باطل زهی خیال محال

ذکر جمیل^۵ زبده العلماء مولانا حسین

از ترکستان است؛ و تحصیل فروع و اصول از معقول و منقول
در درس افتخار العلماء مولانا عصام الدین اسرار هم نمود؛ و جنس علوم
را بنوعی مطالعه^۶ کرده، که در اکثر آن ظاهر می گردد. و سیما در فن
عربی^۷ منطقش بکلام فصاحت آمیز بلاغت انگیز قصر^۸ اطناب در انشا
نموده، معانی کثیر^۹ در عبارة قصیر چنان به وجه یسیر بیان می کند که

- (۱) ع ۱: نوشته تبعات؛ (۲) ع ۱: میرخان؛ اس: منیر؛ (۳) ع ۱: شده
شرح به تفصیلی نوشته اند؛ اس: شرح شیخ میرجان به تفصیل تراشاده؛
(۴) ع ۱: جامی و وجه جایی؛ (۵) اس: شد؛ (۶) ب م و ع: تصور؛ اس:
خیال؛ (۷) ب م: مولانا حسین (بغیر القاب)؛ ع ۱: ذکر جمیل زبده العلماء؛
(۸) اس: نموده در اکثر باهر و ظاهر شد سیما؛ ع ۱: آن باهر ظاهر می گردد سیما؛
(۹) ع ۱ و اس: عربیه؛ ب م: عربیت؛ (۱۰) ب م: قصر و اطناب؛ در انشا؛
ع ۱: قصر اطناب انشا نموده؛ اس: قصر اطناب نموده؛ (۱۱) ع ۱: کثیر را

مذکر احباب

هر چند سیاح عقیل به سفینه استقراء^۱ در بحر تصور متنبخ نماید قوی که
 ا^۲ شارح آن بتواند بود ممکن نمی شمارد، بلکه از^۳ جمله ممتعات می دارد. و در
 مدرسه عالی سلطان شهید: الغ یگ^۴ گورگان اتار الله برهان^۵ بافاده
 علم مشغول است^۶ و طلاب را بقلاب سخن کشیده^۷ نمی گذارد که
 بسوی دیگر مایل^۸ شوند؛ و در بحور^۹ عروض از متبحران است و در علم
 موسیقی / بلند آواز گیش از^{۱۰} مقام تقریر و تحریر بیرون است؛ ق ۹۳ / الف
 و در فنون شعر دو فنون است، و تحصیل معمارا به تکمیل رسانیده.
 معیبات مشککه به تسهیل مفتوح می سازد^{۱۱}، و این معمارا بغایت نیکو
 گفته « باسم سیف » . نظم:

تا دور شد دست عارض گل یخود شده دل شکسته بلبل
 یعنی دل شکسته بلبل که الف است، یبدل شکسته بلبل شود، یعنی بی
 الف شود سیف حاصل شود، و بغایت نیکو واقع شده است.

در عبارت قصیر؛ اس: انشاء معانی کثیره را در عبارت قصیر چنان بر وجه
 سیر بیان می کند، ب م: معانی کثیره در عبارة قصیره چنان.
 (۱) ع: استقراء که؛ (۲) ع: ا: بشارح آن؛ (۳) اس: از قسم؛ (۴) اس: بدرس؛
 (۵) ع: او اس: منایل گردد؛ (۶) ب م: بخار؛ (۷) اس: از جاده تحریر بیرونست؛
 (۸) اس: می گرداند؛ (۹) اس: از هزاران بالف رفته و صورت الف القست
 چون الف به الف شود الف می ماند از لام سی خواسته شود مقصود حاصل
 شود و این قصیده را بمدح همایون پادشاه نیکو گفته.

مرا ساختست این سپهر بد اختر ز هجران ما هما پریشان و ابر

ذکر جمیل زبده العلماء مولانا کبک

از ترکستان است ، در صغر سن دست انابت بمحضرت ^۱ مولانا
 خواجگی قدس سره داده ، در طریق ^۲ سلوک ثابت قدم گشته ، پای از
 جاده استقامت بیرون نهداده ، ^۳ تریه عقل کافی بجاهده نفس اماره نموده .
^۴ خلاصه اوقات را در فصول شباب بهدایت ارباب صرف علوم نموده
 است . شمایل شیرین دارد ، و حدیثش دلربا است . مشکوٰۃ ضمیر منیرش
 از مصایح علوم دینی پر نور است ^۵ ، و حصن حصین خاطرش ^۶ از وفور
 مسائل یقینی معمور . طبع ^۷ لطیفش بر نهج استقامت و ذهن سلیمش
 در غایت سلامت است ، و ^۸ طلاب از مائده افاده پر فائده اش استفاده
 نموده به مرتبه مولویت رسیده اند . و با وجود اسباب جاه شاهراه تواضع
 از دست نمی دهد و قدم در جاده ^۹ تکبر نمی نهد ، و گاهی بشعر التفاتی
 می نماید و چشم ^{۱۰} تاطف بمعامی کشاید . تاریخ و لادت فرزند ارجمندش

- (۱) ب م : زبده العلماء ع : ا : قدوة الاکابر ؛ ا س : ندارد ؛ (۲) ا س : حضرت
 مخدومی ؛ (۳) ب م : طریق سلوک ؛ ا س : در سلوک ؛ (۴) ب م : خلاصه
 اوقات الخ ندارد . نموده شمایل شیرین الخ ؛ ع ا : نموده خلاصه اوقات الخ ؛
 ا س : نموده اوقات الخ ؛ (۵) ب م و ع ا : پر نور است ؛ ا س : پر نور ؛
 (۶) ا س : دین متینش ؛ (۷) ب م : نور مسائل ع ا و ا س : وفور ؛ (۸) ب م :
 طبائع ؛ (۹) ب م : فوجی از تلامیذه (۹) اش از مائده . فائده اش به مرتبه
 الخ ؛ ع ا و ا س : طلاب ؛ (۱۰) ب م : جاده ؛ ا س : طریق ؛ (۱۱) ب م :
 در چشم نائف معما نیز می کشاید .

دانشجو گفته . نظم :

تساریح ولادت محمد ظاهر از پانزده شهر صفر شد ظاهر

و این معما نیز از کلام نجسته فرجام / اوست باسم ایاز معما :

ق ۹۳/ب

آن صهی قد باین ستم دیده یار از یار باز گردیده

چون صورت یار^۱ از یار جدا می شود یک نقطه می ماند ، و هرگاه^۲

که به باز مبدل شود ایاز می شود .

ذکر جمیل زبده العلماء مولانا عبد الصمد

از ولایت تربت است . مدتی در تاشکند بافاده علوم مشغول بوده

بمضمون آیه کریمه (و اتموا الحج و العمرة لله) بطواف حرمین شریفین

توجه نموده ؛ بر شرف^۳ تقبیل آن عتبات علیات مشرف گشت . بعد^۴

از مراجعت باز در تاشکند اقامت کرده ، بدرس مشغولی می نمود .

اگرچه در علوم از جمله مهره نبود اما از هیچ علم بی بهره نبوده .

دیگر^۵ باره چون عشاق بی نوا آهنگ حجاز کرد و گذارش بکاشغر

افتاده ، و در آن حال مترنم این مقال بود :

ترسم ز می بکعبه ای اعرابی

کین راه که تومی روی به ترکستان است

(۱) اس : بلاغت نظام ؛ (۲) اس : ایاز ؛ (۳) اس : چون به باز مبدل گردد ؛

(۴) ب م : مولانا عبد الصمد ؛ ع ا و اس : زبده العلماء مولانا الخ ؛ (۵) ع ا : بشرف

طواف ؛ اس : بشرف طواف ؛ (۶) ب م : بازاز ؛ (۷) ب م : دیگر راه ؛ ع ا :

دیگر راه ؛ اس : دیگر باره ؛

۱ باز از انجا مراجعت کرده ساکن بخارا گشت . ذات شریفش با وجود
چندین فطن^۳ مورد اندوه محن است ، از بلاهای عجیب بی نصیب نیست .
این قطعه گویا حسب حال اوست . قطعه :
هر بلای کز آسمان آید گرچه با دیگران^۲ قضا باشد
بر زمین نارسیده می گوید خانه انوری کجا باشد
از نجوم فی الجمله وقوفی دارد . اما کوکب طالعی باوج رعایت^۴ صعود نموده
گویا از ثوابت هوا بط است که از پایه حسیض بدرجه از درجات نطق^۵
عالی نرسیده و از مقام رجعت رخت بذوره استقامت نکشیده اکنون^۶
به لطف والی عالی خلد الله ملکه در مدرسه حافظ دیوان بدرس مشغول
ق ۹۴ / الف است . اشعار خوب / و گفتار مرغوب دارد . و این مطلع^۷ رنگین از سخنان
لطیف اوست .

بیت :

ترا بروی گل هر گه زسنبل سایه بان افتد

بر آید دود^۸ از جانم که آتش در جهان افتد

(۱) ع ا : باز ؛ ب م : ندارد ؛ (۲) فطن بالفتح دانا و زیرك و تیز خاطر ؛ فطن بضم
جمع ؛ فطن بالكسر و بالفتح و بالضم و بفتحین و بضمین زیرك شدن و زیرکی
ص ۱۰۷ فرهنگ آنندراج جلد دوم ؛ (۳) ع ا : به دیگری ؛ (۴) ب م : رعایت ؛
اس : درجات ؛ (۵) ب م : نطق ؛ ع ا و اس : نطق ؛ (۶) ب م : لطف ؛ ع ا :
بناظر ؛ اس : یا من ؟ (یا من) ؛ (۷) اس : این مطلع از سخنان رنگین از وست ؛
(۸) ع ا : دودی ؛ اس : بر آید از دلم دوی .

ذکر جمیل زبده العلماء مولانا دوست محمد

محلی صلاح محلی است^۱ نفس نفیس تحصیل فروع و اصول^۲ از معقول و معقول بقدر استعداد نموده و اکثر اوقات بی کار نبود. در مدرسه عالی میر عرب بدرس مشغول است و طلاب از مائده^۳ افاده اش مستفیداند و کم زمانی^۴ باشد که بدرس مشغول نبوده باشد. و با وجود چندین اشتغال^۵ گاهی^۶ به نظم نیز ملتفت می گردد؛ و این^۷ مطلع از کلام بلاغت نظام سعادت انجام اوست.

مطلع :

بگرد روی تو ناخط خوش عیان آمد بهار عمر مرا نوبت خزان آمد

ذکر جمیل "زبده الحفاظ مولانا ابراهیم

از ولایت^{۱۲} کرمنیه است و در صغرسن^{۱۳} به شرف متابعت و مباحثت

(۱) ب م : ذکر جمیل مولانا دوست محمد ؛ (۲) ب م و ا س : ندارد ؛ ع ا : نفس نفیس ؛ (۳) ع ا : اصول علوم را از ؛ (۴) ع ا : مائده پر فایده افاده اش ؛ ب م : مائده افادش ؛ (۵) ع ا : کم زمان است ؛ ا س : کم زمان نیست ؛ (۶) ع ا : حتی که بین العشائین ؛ نیز درس می گوید ؛ عشایا بالفتح آخر روز جمع عشیه ص ۷۵۸ فرهنگ آند راج جلد دوم ؛ (۷) ب م و ع ا : اشتغال ؛ ا س : اشتغال ؛ (۸) ع ا و ا س : به نظم الخ ؛ ب م : به گفتن نظم ؛ (۹) ع ا : نیز ؛ (۱۰) ب م : از سخنان شریف اوست ؛ ا س : از کلام بلاغت الخ ؛ (۱۱) ا س : زبده القراء حافظ محمد ابراهیم ؛ (۱۲) ا س : از کرمنیه ؛ (۱۳) ا س : بشرف متابعت سلسله شریفه خواجگان ؛ ب م : بمتابعت و مباحثت حضرت خواجگان ؛ ع ا : سلسله شریفه .

سلسلہ شریفہ حضرت خواجگانِ قدس اللہ تعالیٰ ازواجمہم مشرف گشتہ۔
 پیوستہ مجلس فردوسِ آئین درویشانِ را بہ تلحینِ تغاتِ رنگینِ تزیین
 دادہ سبب مزید فتوحاتِ غیبیہ^۱ ہی گردید: روزی حضرت عید اللہ خان^۲
 این مطلع^۳ را خواندہ .

مطلع:

گدایِ حضرتِ اوپاش و بادشاہی کن

مکن مخالفت او و ہرچہ خواہی کن

حضرت خان را کیفیتِ عظیمِ دادہ^۴ و حافظ بہ نظر التفاتِ اثر^۵ منظور
 گشتہ^۶ و سلطنتِ پناہی^۷ این مطلع را در جوابِ او گفتم .

مطلع:

در آہِ مملکتِ عشق و بادشاہی کن

نشین بہ تختِ ہمایون و ہرچہ خواہی کن

اکنون بمضمونِ خدمتِ الملکِ نصفِ السلوک بہ ملازمینِ سلاطینِ عظام

(۱) ب م و ع ا: تلحین؛ اس: بلحن تغات تزیین؛ تلحین بروزن تفعیل باواز
 خوش و حزمین خواندن ص ۷۲۴ فرهنگِ آندہ راج جلد اول؛ (۲) ب م: غیبیہ؛
 اس: ندارد؛ (۳) ع او اس: حضرت؛ ب م: نود حضرت؛ (۴) اس:
 در مجلسِ مخدومیِ این مطلع؛ (۵) ب م و اس: مطلع؛ ع ا: بیت؛
 (۶) اس: التفاتِ اثر منظور گردیدہ؛ (۷) ع ا: منظور گشتہ اکنون
 بمضمون؛ ب م: سلطنتِ پناہی؛ اس: خانِ این مطلع را بچوابِ گفتم اندہ
 جواب .

مذکر اجناب

اشتغال می نماید، و گوی دولت^۱ به چوگان خدمت می رباید، و به ق ۹۴/ب
 مناصب مناسب سرافراز گشته^۲، در رتبه امامت پیش^۳ افتاده، و در
 مرتبه خطابت بلند پایه^۴ گردیده است. طبع نیکو دارد، و سخنان^۵
 دلکش از باطن بی غش او ظاهر می شود. اشعارش بخوشش در السنه
 شعراء مملفوظ است، و از معانی^۶ ارباب قلوب مملوظ^۷، و این مطلع
 پرسوز از سخنان دل افروز اوست.

مطلع^۸:

سوخت در آتش غم^۹ هجر تو چون تود مرا

ز آتش عشق تو مقصود همین بود مرا

ذکر جمیل مولانا جلال الدین قاسم

بسادات علوی^{۱۰} خود را نسبت می کند^{۱۱} طبع دقیق دارد،

و در تحقیق سخن دقیقه فروغی گذارد^{۱۲} فضائش بسیار است^{۱۳} گاهی

(۱) ع: سعادت؛ ب: م: دولت؛ (۲) اس: گردیده؛ (۳) ب: م: پیش؛

ع: بیش؛ (۴) ع: آوازه؛ ب: م: بلند پایه؛ (۵) ب: م: دلکش از باطن بی

غش؛ ع: دلکش از طبع بی غش؛ اس: بیغش از طبع دلکش؛

(۶) ب: م: سر شعراء و ظرفاء؛ ع: او اس: شعراء مملوظ (۷) ع: معانی او؛

اس: معانی؛ ب: م: ندارد؛ (۸) ب: م: وع: مملوظ؛ اس: مملوظند؛ (۹) ع:

پرسوز دل افروز اوست؛ اس: از اشعار دل افروز اوست؛ (۱۰) ب: م:

که مذکور می شود نظم؛ ع: او اس: ندارد (۱۱) ب: م: هجر چون؛ ع: ا:

هجر تو چون؛ (۱۲) اس: علوی نسبتی دارد؛ (۱۳) اس: طبع دقیقش در تحقیق

سخن دقیقه؛ (۱۴) اس: بی فضیلتی نیست؛ (۱۵) اس: گاهی شعر الخ ندارد.

مذکر احباب

بشعر نیز می پردازد؛ و این تاریخ را به جهت عمارت محمود شاه سلطان نیکو گفته .

مطلع :

بخوبی این بنا مانند گلزار بهشت آمد
که خویان می برند از گلشن او گل بدامن ها
پرداز خوبی از رشک هر جا گلشنی باشد
عجب نبود اگر تاریخش آید رشک گلشن ها

ذکر جمیل مولانا قاسم مفتی

طبعش دقیق است؛ و سخنش بی تحقیق نیست؛ بجهت تخصیص در گفتن تاریخ و قوفی دارد؛ و تاریخ مصاهرت^۲ خواجه محمد حسین قاضی را بحضرت خواجه پارسا^۳ عقد دو بزرگ زاده شهر گفته؛ و این مطلع بدر منسوب است .

مطلع :

گویش از منزل اغیار بود^۱ باکی نیست

گلشنی نیست که دروی خص و خاشاکی نیست

(۱) ب م : نیز ؛ ع ا : ندارد ؛ (۲) اس : در زمان عهد یا ؟ (شاه) سلطان از احتساب بقضای عسکر ترقی نمود تواریخ را نیکو می گوید . تاریخ خانه شاه محمود سلطان را چنین گفته به بخوبی الخ ؛ (۳) ب م : بخوبی نبا ؛ (۴) اس : دقیق و سخنانش به تحقیق است ؛ (۵) ع ا و اس : به تخصیص ؛ (۶) ع ا و اس : تواریخ ؛ (۷) ب م : مصاهره ؛ ع ا و اس : مصاهرت ؛ (۸) ب م : پارساها ؛ (۹) اس : یافته بود و این مطلع گفتار اوست ؛ (۱۰) اس : شود .

ذکر مولانا میر محمد منشی

به سیادت مشهور^۲ است، و از فضائل خالی نیست^۳ .^۴ از برای جلوس حضرت عید الله خان بر سریر خانی چنین گفته است .

قطعه تاریخ:

ق ۹۵ / الف

ابو الغازی عید الله خان مہادر خان / دین پرور

بحمد الله کہ جایش شد فراز مسند خانی

معین دین پیغمبر شد و گردید تاریخش

معیر الدین عید الله بن محمود^۵ شیبانی

ذکر میر دیوانہ

در قریہ شاحین ساکن^۶ است . قصائد خوب و غزلہای مرغوب دارد^۷ و برسم صلاح و فلاح معروف است^۸ ، و بدقت^۹ طبع و تامل موصوف^{۱۰} ، و این غزل او شہرت تمام یافته^{۱۱} است .

(۱) ع ا: مولانا محمد منشی؛ (۲) اس: معروف؛ (۳) اس: به کسب فضایل مستغولی تمام داشت؛ (۴) اس: و این تاریخ را در وقت جلوس عید الله خان بر تخت خانی گفته بود۔ ع ا: تاریخ جلوس . . . بر سریر؛ (۵) ب م: محمد؛ ع او اس: محمود؛ (۶) اس: می باشد؛ (۷) اس: در گفتن شعر تامل بسیار می کند ع: نکو گوئی اگر دیر گوی چه غم برسم صلاح و فلاح معروف است و مقید به سلسلہ الذهب حواہگان تنده و بشرف متابعت و مسابقت حضرت نظام الدین حواجه مجد الاسلام مشرف است و در منقبت آن حضرت قصائد پر زور دارد و این غزلش شہرہ آفاق است؛ (۸) ع ا: دارد و نیکو واقع شدہ غزل .

غزل:

جهان در چشم مجنون بود از ویرانه کمتر
 درین ویرانه توان بود از دیوانه کمتر
 ازان در ناله شها باسگان اوهم آوازم
 که یابد راه برآن آستان یگانه کمتر
 خلاصی یابد از قید نفس آن مرغ زیرک را
 که دارد چشم^۱ در این دامگه^۲ بر دانه کمتر
 نهاده چشم اجل تا پر شود پیمان^۳ عمرم
 چه خواهد شد ندانم گر بود پیمان^۴ کمتر
 حدیث محنتی و قصه فرهاد و مجنون^۵ چند
 چو خاموشی است آخر یک^۶ دو افسانه کمتر

ذکر مولانا نظام الدین

فضیلت بسیار دارد و علوم متداوله را نیکو ورزیده است . به
 تخصیص^۷ فن^۷ معا را به تکمیل^۸ تمام تحصیل نموده و معنیات مشکله
 را به تسهیل^۹ کشوده . بر رساله جناب^۹ میر حسین شرحی نیکو نوشته .

- (۱) ع ا : ناید، اس : باشد از قید اجل ؛ (۲) ع ا : یگانه ؛ ب م : درین ؛ (۳) ب
 م : پروانه ؛ ع ا : بردانه کمتر ؛ (۴) ب م : شد ؛ (۵) ب م : یک و سه ؛ ع ا :
 یک دو ؛ (۶) ع ا : نظام قاضی ؛ (۷) ا س : فن ؛ (۸) ا س : تمام ؛
 (۹) ع ا : امیر .

مذکر احباب

و میان^۱ ملا محمد نونداگی و مولانا جنونی محاکات محکم کرده^۲ و^۳ جمیع قواعد معا را از يك اسم و لقب و کنیت برآورده^۴ و این معا^۵ از جمله معنیات اوست باسم علا . معا :

برای دلبری آن سر و قامت ندارد غیر بالایش علامت

هر چه گاهی که کلمه علامت غیر بالا نداشته / باشد علا باقی خواهد ماند^۶ ق ۹۵/ب زیرا که عین از همه بالا است^۷ و لام بالا است و الف نیز بالا است .

ذکر جمیل مولانا شمس الدین امام

^۸ به مولویت مشهور است^۹ و بافاده علوم دینی اشتغال تمام دارد^{۱۰} و فضائش اظهر من الشمس است . گاهی^{۱۱} شعر نیز ملتفت می گردد^{۱۲} و این مطلع از کلام بلاغت نظام اوست .

بیت :

شمس از جام می لعل بتان^{۱۳} می می نوش

محتسب واقف اسرار شود کو^{۱۴} می نوش

-
- (۱) ع : ا : میان ؛ ب م : میانه ؛ (۲) ب م : مولانا محمد نونداگی ؛ ع ا : ملا محمد نونداگی ؛ ا س : به ملا محمد نونداگی و ملا خواجگی بلخی سخنان دارد و میان ایشان محاکمه محکم کرده ؛ (۳) ا س : و همه آن قواعد را يك اسم بر آورده ؛ (۴) ع ا : این معا باسم علاء از معنیات اوست ؛ ب م و ا س : و این معما از ... باسم علا (۵) ب م : و لام بالا است ، ا س : ندارد ؛ (۶) ا س : مولویت تمام دارد و تقوی و صلاحش اظهر من الشمس است ؛ (۷) ب م و ع ا : گاهی شعر الخ ؛ ا س : گاهی به شعر التفات می نماید ؛ (۸) ع ا : بتان می نوش ؛ (۹) ع ا : کو میشو ؛ ا س : کوی می نوشد ؟

ذکر مولانا سرودی

ولد حافظ میراثی^۱ خطیب است . مدتی واقعہ نویس عیند اللہ خان بود ، و^۲ خدمت را و در واقع نیکو می نمود . و خطوط کتابه^۳ خوب می نویسد . خلق^۴ خوش و اوصاف دلکش دارد ، و این^۵ مطلع رنگین ازوست .

مطلع :

در فصل خزان گر ز گل نام و نشان نیست

خوش رنگی اوراق خزان هم کم ازان نیست

به تقریب خدمتگاری^۶ گاهی به نزدیک حرم می رفته حساد مانع آمده اند . این رباعی ترکی گفته .

(۱) ب م : سرودی ؛ (۲) ع ا : حافظ شیرازیست ؛ ب م : حافظ میراثی ؛ اس : حافظ میراثی خطیب ؛ (۳) اس : خدمت مذکورہ ؛ (۴) اس : و کاتب خوب است و کتابه عمارات درین هنگام کسی به از و نمی نویسد ؛ ع ا : خطوط را خوب ؛ (۵) اس : خلق نیکو و تواضع تمام دارد ؛ (۶) ع ا : این مطلع از سخنان رنگین اوست ؛ اس : بزبان ترکی و فارسی اشعار نیکو گفته و این مطلع خزان بسیار رنگین افتاده ؛ (۷) ع ا : خدمت ؛ اس : در همه اوقات به مقتضای منصب پیش خان در آمد حساد بواسطه خبث باطن بعرض رسانیده اند در محلی که خان بحرم نزدیک اند در آمدن حافظ مناسب نیست . بدان سبب در طایب حافظ نامی (۸) رفت و حافظ این رباعی را املا نموده بخان فرستاده .

مذکر اجاب

رباعی :

خدمت قیلامین دیب کیجہ لا رقالمین

خدمت دا روزو منی ایلکاری سالور مین

بو طرفہ کہ موی تاب شاگردی دیک

تورغان سای المینکدا کین باور مین

حضرت خان بسیار شگفته^۱ شدہ در^۲ مقام التفات کردہ اند^۳ .

ذکر مولانا صفائی

از^۴ کرمان است و والدش^۵ در ہری صنعت چینی ساختن را^۶

ورزیدہ ، و کارہای رنگین ظاہر ساختہ ، و لطافت کارش^۷ آنچه باید

(۱) ع : ا : رباعی :

خدمت قیلامین دیب کیجہ لار قالور مین

خدمت دا روزو و منی ایلکاری سایور مین

بو طرفہ کہ موی تاب شاگردی دیک

تورغان ساری آلا نیکوا کین مارو مین

(۲) اس : شگفته ؛ ع : ا : شگفته گشته ؛ (۳) ع : ا : در مقام الخ ؛ اس : او

را طلب نمود ؛ (۴) ع : ا : ملا ؛ (۵) ع : ا : ولایت کرمان ؛ (۶) اس : پدرش بہ

ہرات آمدہ ؛ (۷) اس : ورزیدہ و کارہای رنگین ظاہر ساختہ ؛ ب : م : را

ظاہر کردہ کارہای رنگین و لطافت ؛ ع : ا : چینی ساختہ و کارہای رنگین

کردہ و لطافت ؛ (۸) ب : م : بکار جادہ نزدیک بود ؛ اس : برخت جادہ قریب

بود ؛ اس : آنچه باید بودہ .

و تذکر احباب

بوده، و سقرلاط^۱ را به نوعی می^۲ ساخته که از رخت^۳ قرنجه تفرقه
 نداشته^۴. ملا نیز^۵ ازین دو پیشه بر اندیشه است و کارهای^۶
 نیکو می کند. خلق^۷ نیکو دارد و در^۸ خدمتگاری بی بدل است
 مدت بیست سالست^۹ که به فقیر^{۱۰} آشناست. هرگز^{۱۱} بخلاف طبع
 ق ۹۶/ الف کاری نکرده / طبع^{۱۲} دقیق دارد و شعر را به تامل می گویند و این
 غزل را بسیار^{۱۳} بدقت و خوب گفته.

(۱) ب م و ع: سقرلاط؛ اس: سقرلات؛ سقرلات بفتح اول و کسر ثانی
 معروف است و آن جامه باشد پشمین که در ملک فرنگ می بافند و در ملک روم
 هم بافته می شود و در عرف بنات گویند و باطای حطی هم آمده است.
 ص ۲۹ فرهنگ آند. راج جلد دوم؛ (۲) ب م: می یافته؛ (بافته)؛ ع ا: ساخته؛
 اس: می رسانیده؛ (۳) ب م: رخت قرنجه؛ اس: قماش قرنجه؛ ع ا: رخت قرنجه؛
 در اصل قرنجه بفتح اول و ثانی و جیم و سکون ثالث. نام ولایتی و بندری است
 بر ساحل دریای فرنگ ص ۸۸۸ فرهنگ آند. راج جلد دوم؛ (۴) اس: نکرده؛
 (۵) ب م: و ملا نیز ازین دو پیشه است؛ ع ا: ملا نیز ازین پیشه بر اندیشه است؛
 اس: مولانا ازین دو پیشه بر اندیشه است؛ (۶) ب م و ع ا: کارهای نیکومی
 کند اس: ندارد؛ (۷) ع ا و اس: خانی نیکو دارد؛ ب م: ندارد؛ (۸) ب م
 و ع ا: و در خدمت گاری الخ؛ اس: در خدمت بسیار و قوف دارد؛
 (۹) ب م: شد؛ ع ا و اس: است؛ (۱۰) اس: ملاقات داشت؛ (۱۱) اس:
 هرگز خیال کاری نکرد که موجب ملال باشد؛ (۱۲) اس: طبعش نیکوست
 و شعر را به تامل الخ؛ (۱۳) ع ا: غزل را نیکو گفته؛ اس: غزل را خوب
 گفته؛ ب م: بسیار بدقت الخ.

مذکر احباب

غزل:

لیلی نه گره بر سر آن زلف سیاه داشت
بود آن دل بجنون که بزنجیر نگه داشت
آن شب که گره از شکن زلف کشادی
تا روز صبا غایب در دامن مه داشت
چشم سیهش خون دل از دیده ما ریخت
گویا که بخون دل ما چشم سیه داشت
سینه چه شکافی پی آزار دل من
پیکان تو چو در دل ویران شده ره داشت
چون کشته تیغ ستم بی گنهند
از خون صفائی که گذشتی چه گنه داشت
و معمای باسم جوان مرده علی سلطان گفته که
از هزار اسم می توان بر آورد .

رباعی:

آن شوخ که هست منزل خاک درش
غافل نه توان بود دمی از نظرش
بینم سوی مهر^۲ و ماه اگر از پی هم
در هم شده یابند بطور دگرش

(۱) ع: ا: بر دل؛ (۲) ب: م: که از آن هزار اسم بر آورده است؛ اس: که هزار
اسم بیشتر از وی توان شکافت؛ اس: از و هزار اسم انخ؛ (۳) ب: م: به مهر
ع: ا: مهر؛

مذکر احباب

پوشیده نماید که مهر گفته و عین خواسته و سوی عین نون است و نون پنجاه^۱ و پنجاه^۲ خمسین و کلمه^۳ خمسین را^۴ به تمام گرفته و سوی ماه دیده و لام اراده کرده و لام رقم لیل است^۵ و کلمه^۶ لیل را گرفته و مهر که خورشید است سوی او را اراده کرده که دال است و آن رقم عطار است کلمه عطار را گرفته و باز ماه را گفته و سی خواسته و سوی او یاست و یا مرادف اوست و کلمه او را فرا گرفته چون مجموع این حروف محصله که پانزده حرفست درهم شده باشد یعنی قلب بعض کرده شود و طور گفته و نغاه او را جیم گفته و بار^۷ نون جوان مرد علی سلطان حاصل^۸ شده .

ذکر مولانا نویدی

^۱ بسکنک مشهور است و مرد بی سرو پاست و^۲ هر جا که مرغ دلش

(۱) ب م و ع ا: پنجاه است و پنجاه^۳ خمسین است الخ (۲) ب م و ع ا: پوشیده نماید الخ تا حاصل شده اس: پنجاه^۴ خمسین است کلمه لیل را گرفته و مهر که خورشید باشد سوی او را اراده نموده که دال است و دال رقم عطار است و کلمه او را گرفته چون مجموع این حروف محصله را پانزده است قلب بعض می کرده خاص او را جیم ساخته و یا را نون اسم جوان مزد علی سلطان پیوسته . (۳) ب م: مرقم لیل است و باز مهر که خورشید الخ ؛ (۴) ب م: یا را نون الخ ؛ ع ا: بار را نون الخ ؛ (۵) اس: پیوسته ؛ ب م و ع ا: حاصل شده ؛ (۶) ع ا اس: به گلنگ الخ ؛ ب م: ندارد ؛ گلنگ بول و ثانی مکسور . تخم خرخه را گویند و در موید کنند بکسر کاف اول و نون و فتح کاف دوم و در ادات گلنگ بضم کاف و فتح لام به نون زده مرغی است بلند =

مذکر احباب

آشیانه ساخت / بیک عمل ناخوش^۱ ویران گردد . و هر لحظه هوای ق ۹۶/ب
سازمی کند ، و بسوی پرواز می کند ، اما پی باسرار شعر برده^۲ اوراق
سفینه دلش خالی از خیالی نیست . اشعار نیکو بسیار دارد و لطیفه^۳ را

= پرواز مانند غز و غالباً بر لب آبها نشینید و بر هوا بکدمسته آن به ترتیب و
قطار و نظام پرواز کنند حکیم ارزقی گفته است اندر هو قطار خروشان کلنگ بین -
چون بر طریق تنگ یکی کشتن کاروان - اطباء گفته اند بهترین آن آنست که
باز آن را صید کرده باشد و آن را بعربی کما کے گویند و به ترکی درنا و به هندی
کوئنج . حکیم ناصر خسرو علوی بطرز تقریر میسوره که نام مرغی است و
کلنگ که مذکور شده این دو بیت گفته است دو مرغ از مرغزاری کرده پرواز -
یقصد صیدشان آهنگ کردم - یکی را پابریدم گشت بے سر - یکے را سر بریدم
لنگ کردم - والله اعلم بالصواب و نیز کلنگ بمعنی افزای است برای کندن
زمین که از آهن می سازند و دسته از چوب می دارد و باین معنی کلنگ نیز آمده
ص ۸۰-۱۱ فرهنگ آنندراج جلد سوم ؛ کلنگ بضم تین و نون و کاف فارسی
است . دست افزای است که بدان زمین و دیوار کاوند . و بضم اول و فتح
لام پرنده مشابه بسارس و نام ساز از برهان و شرح نصاب و در لغات ترکی
برای معنی اول بضم اول و فتح لام نوشته و گفته که بقارسی آنرا کلنگ نامند
و بجواهر الحروف نوشته که بفتح اول و ثانی مبدل کلنگ زیرا که دال مهمله
بکاف فارسی بدل می شود ص ۳۶۴ غیاث اللغات ؛ اس : مکان معین ندارد اگر
چند روز بجای آشیانه مسکن می سازد عملی می کند سبب جلد می شود .

(۱) ع ا : آن را ویران ساخت ؛ (۲) ع ا : هر لحظه طبعش به نوای می نماید
می کند پی الخ ؛ اس : هر دم هوای در دلش می افتد هر لحظه خیالی آغاز کرده
طبعش به جانب پرواز می کند پی باسرار الخ ؛ (۳) ب م : برده سفینه دلش ؛
ع ا و اس : اوراق ؛ (۴) ع ا : لطیفه رائگان .

رایگان نمی گذارد .^۱ روزی سرعت از پی جوانی می رفته ، جوانی گفته که شما به یکی^۲ بوده اید ؛ در بدیه گفته که شما آفتی بوده اید و آفت یکی از آلات^۳ پیکان است ، و این مطلع ازوست .

مطلع :

بخمت پیش قدم سرو را بر پاست می گوئی

قیامت قامتی داری مه من راست می گوئی

فصل دوم از باب سیوم در ذکر جماعتی که فقیر ایشان

را ملازمت کرده ، و سن شیخوخت رسیده در غیر

بخارا ساکن اند

ذکر جمیل قدوة الکاملین شیخ شرف الدین حسین

ولد شریف شیخ حسین خوارزمی است ، از صغرسن در ملازمت والد

شریف خود بوده ، و کسب سرمایه دولت ابدی و سعادت سرمدی می نموده .

اخلاق حمیده و صفت پسندیده اش "کالشمس فی شرف و البدر فی طرف" ،

نمایان و تابان است ، و لطف عمیمش به خاص^۴ و عام یکسان ، و در ملازمت

(۱) اس : یکی از جوانان وقتی که نویدی فرود آمده است او را گرفته روان

شده ملا نویدی دویده باورسیده . او گفته که نویدی یکی بوده او را بدیه

گفته که شما هم آفتی بوده اید آفت ظرفیت که پیکان هنگام دویدن آلت

خود را در آنجایی اندازند آخر توبه نموده بامیل صلاح پیوسته ؛ (۲) ب م و ع ا ؛

به یکی الخ ؛ (۳) ع ا ؛ اسباب ؛ (۴) اس : احوال ذکر شیخ شرف الدین حسین

ندارد ؛ (۵) ع ا ؛ به عام و خاص .

مذکر احباب

والد اعالیٰ آہنگ حجاز نموده ، و بعد از مراجعت باذن ایشان علم
 بی خلاف خلافت برافراشت ، و عشاق سلسلہ سنیہ حسیہ را پی نوا نگذاشت
 اربعینات نشسته ، سبب فتوح تازہ و فیوض بی اندازہ طلاب می گردد ،
 و مجلس عالی و محفل متعالیش مجمع افاضل و اہالی است . ہمہ فضلا بہ
 خدمتش می آیند و خوشہ از خرمن افضالش می ربایند . طبع دقیقش
 / در تحقیق سخن درجہ علیا و مرتبہ قصویٰ دارد ، و در دقت دقیقہ فرو نمی ق ۹۷ / الف
 گذارد و مقامات^۵ والد شریفش را نیکو جمع نموده ، و معانی کثیر را
 بہ مضمون خیر الکلام "ما قل و دل" درعبات موجز قصیر بیان فرمودہ .

نظم :

خطوطش چو زلف بتان چنگل^۱ ہمہ جای جان است^۲ ماوای دل
 معانیش در زیر حرف سیاہ^۳ درخشندہ مہر است و تابندہ ماہ
 در بیان تاریخ و نام آن رسالہ گفته .

نظم :

گفت^۴ مگر جادۃ العاشقین نام خوش و نکته تاریخ این

(۱) ب م : والدی بی نشان ؛ (۲) ع ا : باذن ایشان ؛ ب م ندارد ؛ (۳) ع ا :
 بہ جمع ؛ (۴) قصویٰ بالضم و در آخر الف بصورت یا بمعنی انتہا و نہایت تر و
 پایان و دورتر و این صیغہ مؤنث اقصیٰ است ص ۹۶۸ فرهنگ آندہ رایج جلد ۲ ؛
 (۵) ع ا : مقامات عالی ؛ (۶) ب م : ماوی ؛ (۷) ب م : در ابر و سیاہ است
 رخشندہ ماہ ؛ ع ا : درخشندہ مہر الخ ؛ (۸) ب م : بگو ؛ ع ا : مگر .

مذکر احباب

این چنین نام و تاریخ از نوادر سنت . اشعار دلفریب و ایات غریبش^۱ در السنه فضلا مذکور است ، و در میان شعراء مشهور ، و این مطلع از سخنان فصاحت آمیز و بلاغت انگیز^۲ چنانست که درین اوراق مذکور می شود ، و بغایت نیکو واقع شده .

مطلع :

مرا هر گه که آید از سگش یاد بر آید از دلم بی خواست فریاد^۳
گاهی این کینه را بمفاوضات شریفه و ملاطفات لطیفه مشرف می سازد
و این رباعی از آن جمله است .

رباعی :

ای مظهر لطف ذوالمنن خواجه حسن
ظاهر شده ایم اگر چه درد و بدل
ما هر دو بهم یکیم در عالم انس
که در غلط رفتم که توی یا خود من
و این کینه در تتبع گفته .

رباعی :

مشکین رفقت که نامزاد گشت به من
چون بوی او پس آمد از سوی قرن
هستی ملك الكلام در ملك سخن
تو خسرو بنسده تو صد خواجه حسن

(۱) ع ۱: غریبه اش ؛ (۲) ع ۱: آن چنانست و نیکو واقع شده ؛ (۳) ع ۱: عبارت ، گاهی این کینه تا آخر... ذکر جمیل شیخ زکریا تداد .

ذکر جمیل زبده العلماء والسادات امیر محمد بدیع القاضی

اولاد ارشد و فرزند امجد امیر با افتخار قاضی اختیار است که^۲ از سادات ق ۹۷/ب با برکات عالی درجات عریضی است، و مدتی مدید در دار السلطنت هرات در منصب عالی قدر قضا متمکن بوده، و قطع قضایای مسالین می نموده، و جامع الفروع و الاصول و حاوی المنقول و المحقول بوده. در اکثر علوم تالیفات خوب و تصنیفات مرغوب داده اشعارش دلپذیر

(۱) ع ا: ذکر امیر محمد بدیع قاضی ندارد؛ (۲) اس: ولد با افتخار قاضی اختیار است. که از سادات با برکات الخ؛ (۳) اس: که شمه از احوال شریفش امیر کبیر در مجالس النفائس ذکر کرده چون مبادی احوال بوده به قصر و ایجاز ازان خبر داده جمهور برانند که میر در زمان خود بے بدل بوده در علوم نثر و نظم مصنفات نیکو دارد، و ازان جمله مختار الاختیار است که اختیار کل مختار و مختار کل اختیار است و دستور العمل قضات است و مدتی در دار السلطنت هرات به منصب عالی قدر قضا منصوب بوده و سلاطین عظام تعظیم و تکریمش را بے اختیار می نموده اند. از سادات عریضی است والد شریفش نیز به مضمون "الولد سر ایبه" شرف حسبی را علاوه نسب عالی نموده، از هیچ فضیلتی خالی نیست، و سلاطین زمان خواقین دوران در تعظیم و تکریمش ساعه فساعه فروده دقیقه فرو نگذاشت نمی کنند و به مناصب مناسب صرفراز می نمایند. و مدتی است که میر خوان افاده براهل استفاده گسترانند در دار السیاده شهر دلکش بدرس مشغول گشته به سبب شغل طلاب می گردد کلک گهر بارش در فن بدیع قصر اطناپ نموده بزبان ایجاز در الفاظ قصر معانی کثیر بیان می نماید. در گفتن تاریخ قوت عظیم دارد و تاریخ وفات قل مجد میرزا نیکو گفته.

و انشایش بی نظیر است . ع :

ای تو مجموعه خوبی از کدامت گویم

و جناب امیر محمد بدیع نیز به مضمون "الولد سر ایبه" از فضایل والد عالیش نصیب و حظ وافر داشت و مدتی است که در شهر دلکش خوان افاده بر اهل استفاده گسترانیده طلاب را از علوم عقلی و نقلی مستفید دارد و سلاطین عظام و خواقین ذوی الاحترام مقدم شریف میر مذکور را گرامی داشته به مناصب مناسب معزز می گردانیدند . فضایل جزئی را ضبط کلی نموده است به تخصیص در فن شعر و انشاید بیضامی نمود و قصاید نیکو دارد و در گفتن تاریخ قوت عظیم دارد و بسیار زود می گوید از آن جمله تاریخ فوت قل محمد میرزا که شهره ایام بود بغایت خوب و بسیار مرغوب فرموده .

بیت :

آن عمده اهل جود و ارباب وفا

دردا که جوان رفت بسی از دنیا

گفتند چه واقع است و تاریخ چه شد

گفتم^۱ که فوت قل محمد میرزا

^۲ اکنون در مسند قضای شهر سبز متمکن است .

(۱) اس : آن قدوه اهل فضل ؛ (۲) گفتم وفات قل ؛ (۳) ب م : اکنون

در مسند الخ ؛ اس : ندارد بلکه و این مطلع را بسیار نیکو گفته است .

درد ما را چشم مست یار می داند که چیست

حالت بیمار را بیمار می داند که چیست

نوشته .

اذکر جمیل جناب شیخ زکریا

از اولاد اجداد حضرت سلطان خواجه احمد یسوی است. قدس
الله تعالی سیره. اخلاق حمیده و صفات پسندیده دارد / و از فضایل ق ۹۸ / الف
خالی نیست. مدتی در ملازمت عید الله خان بود، و اعتبار تمام داشت.
گاه گاه شعر التفتانی^۲ می نماید و این مطلع از سخنان موجه اوست.

نظم:

تا بر رخ زیبایت ای دوست نظر کردم دیگر ز همه خوبان من قطع نظر کردم
در بلده^۳ سمرقند ساکن است.

ذکر جمیل قدوة الافاضل^۴ خواجه فاضل

ولد مولانا عصمت الله است. مدتی اوقات شریف صرف مطالعه
نمود، و از اکثر علوم صاحب وقوف گردید، و بافاده مشغول گشت.
تزد سلاطین زمان احترام تام یافت. با وجود آنکه به منصب قضا
و صدارت معزز گشته بود، از روزگار شکوه نموده و گفته.

بیت:

اهل زمانه حاسد کار زمانه فاسد بازار فضل کاسد معلوم حال فاضل

ذکر جمیل خواجه میر کا

ولد حافظ^۵ کلان است که در صدر کتاب^۶ اسمش مسطور گشته

(۱) اس: ذکر جمیل شیخ زکریا ندارد؛ ع: شیخ زکریا بن شیخ ذوالنون یسوی
است؛ (۲) ع: بسیار اخلاق؛ (۳) ع: التفتانی ملتفت می گردید مطلع؛ (۴) ع: ا:
محفوضه؛ (۵) اس: ذکر خواجه افاضل ندارد؛ بلکه ذکر جمیل مولانا جمال الدین
عصمت الله نوشته؛ (۶) اس: ذکر خواجه میر کا ندارد؛ (۷) ع: کلان؛ ب: م:
کمال؛ (۸) ع: مسطور گشت.

بذکر احباب

در ملازمت سیونج محمد سلطان می بود . اعتبار تمام یافت ، و به منصب
صدارت معزز گشت ، و فضایل بسیار دارد ، بواسطه نابازی زمانه
بجانب هند سفر کرد و در وقت توجه سفر هند : این بیت را گفت :

—

ز یزداد رقیبان از درت عزم سفر کردم

ز عشقت روی بهودی ندیدم رخت برستم

ذکر جمیل مولانا صالح مفتی

مدت مدید است در ولایت کرشیه به منصب عالی قدر فتوی

منصوب است . به صلاح و دیانت مشهور^۷ و معروف^۸ . فضایل کثیر

را در زمان قصیر جمع نموده ، و دست ارادت به مشایخ جهریه داده^۹

و باوراد و اذکار ایشان اشتغال می نماید و بافاده علوم دینی مشغول

است / اهل سغد^{۱۲} مقدم^{۱۳} او را مغتم^{۱۴} شمرده ، بخدمتش^{۱۵} راغب و صحبتش

(۱) ع ا: بسیار داشت ، (۲) ع ا: در وقت توجه سفر هند ؛ ب م : در وقت

توجه این بیت گفت ؛ (۳) ب م و ع ا: عشقت ؛ بر حاشیه ع ا: زمهرت ؛

(۴) ب م : صالح ؛ ع ا و اس : صالح مفتی ؛ (۵) ع ا: منسوب ؛ (۶) اس : در فتوی

دیانت مشهور است ؛ (۷) ع ا: شهرتی دارد ؛ (۸) اس : فضایل بسیار دارد ؛

(۹) اس و ع ا: نسبت ارادتش ؛ (۱۰) اس : است ؛ ع ا: دارد ؛ (۱۱) اس :

بدرس علوم دینی اشتغال دارد ؛ (۱۲) ب م اهل هند ؛ ع ا و اس : اهل سغد ؛

(۱۳) ب م و ع : مقدم او ؛ اس : مقدمش ؛ (۱۴) ب م و ع ا: مغتم ؛ غنیمت ؛

(۱۵) ب م : اند و صحبتش را طالب ؛

را طالب اند . اطبع خوب و سخنان مرغوب دارد ، و این ^۲مطلع از کلام با نظام اوست .

نظم :

ره مده از هیچ جانب غم مخور

خوان دعا های بزرگ و دم مخور ^۳

به جهت آنکه بسط بر مزاجش ^۴ غالب ^۵ است گاهی اشعار منبساطانه

می گوید . به تقریبی در باب حافظ سلطان علی مفق گفته بود .

بیت :

تا به تخویفات ^۶ حافظ ^۷ لافظ است

ذکر ما فانه خیر حافظ است

و تاریخ خان عید الله خان جهان گیر یافته است .

(۱) اس : خوب دارد ؛ (۲) اس : و این از وست ؛ (۳) ب م : دم بخود ؛ غالباً دم مخور ؛ (۴) ع ا : مزاج شریفش ؛ (۵) اس : غالب که سخن منبساطه می فرماید در باب ؛ (۶) ب م و ع ا : تخویفات ؛ اس : شیخویفات ؛ تخویف و وزن تفعیل بمعنی ترسانیدن ؛ (۷) ل ا ف ظه ب ک م ر ث ل ث و فتح ظای معجمه دریا بدان جهت که بیرون اندازد جواهر و عنبر و جز آن و بمعنی خروس بدان جهت که دانه را به منقار خود دارد و بیش ما کیان اندازد و کبوتر و هر مرغ که چوزه را بدهان خورش دهد بدان جهت که دانه را بیرون آرد و خوراند و بمعنی گوسفند که چون بدوشیدن خوانند نشخوار بیدازد و شادان پیش آید و به معنی دنیا بدان جهت که هر چه در آن است بسوی آخرت دفع کند ؛ فرهنگ آندراج جلد سوم ص ۸۰ ؛